

باسمه تعالی

۱. ثمره بحث از موضوع له اسم جنس.....
۲. الجهة الرابعة: التقابل بين الاطلاق و التقیید.....
۲. تحقیق در مسأله: تضادّ.....
۳. اطلاق و تقیید به لحاظ عنوان موجود در خطاب.....
۳. الف. خطاب تبلیغ.....
۳. ب. خطاب تشریح.....

موضوع: مطلق و مقید (فصل اول: تعریف / الجهة الثالثة: معنای اسماء الاجناس)

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسه قبل جهت سوم فصل اول شروع شد. بحث در مورد معنای اسم جنس و موضوع له آن است. گفته شد که موضوع له اسم جنس همان ماهیت و معنی است. در این جلسه ابتدا ثمره این بحث مطرح شده، و سپس وارد جهت چهارم خواهیم شد.

ثمره بحث از موضوع له اسم جنس

در ثمره بحث از موضوع له اسم جنس گفته شده است اگر موضوع له آن ماهیت مطلقه باشد، اطلاق مدلول لفظ خواهد شد؛ و اگر موضوع له اسم جنس جامع بین ماهیت مطلقه و مقیده باشد، اطلاق مدلول لفظ نخواهد بود. به نظر می‌رسد این فرمایش صحیح نیست. قبل از توضیح یک مقدمه بیان می‌شود. در بحث دلالت گذشت که دلالت متقوم به دو رکن دالّ و مدلول می‌باشد. تقسیم دلالت به تصوّریه و تصدیقیه نیز به لحاظ مدلول است. یعنی در دلالت تصوّریه، دالّ همان احساس یا تخیل است که از آن به یک تصوّر منتقل می‌شویم؛ اما در دلالت تصدیقیه انتقال به مدلول از یک احساس یا تخیل نیست، زیرا نمی‌شود از تصوّر به تصدیق منتقل شد، بلکه باید از تصدیقی به تصدیق دیگر منتقل شد. در دلالت تصدیقیه، دالّ باید تصدیق باشد، و حتی از یک تصدیق هم انتقال به تصدیق دیگر رخ نمی‌دهد، بلکه از لااقلّ دو تصدیق به یک تصدیق انتقال رخ می‌دهد. به هر حال در دلالت تصدیقیه، دالّ نمی‌تواند یک لفظ باشد، بلکه چند تصدیق دیگر منشأ دلالت تصدیقیه است.

با توجه به این مقدمه و با توجه به اینکه اطلاق مدلول تصدیقی است (زیرا اطلاق یکی از افراد ظهور است، و ظهور نیز دلالت ظنیّه است، که این دلالت از افراد دلالت تصدیقیه می‌باشد)، ممکن نیست از یک لفظ یا تصوّر انتقالی به اطلاق رخ دهد. یعنی وقتی گفته می‌شود متکلم اراده اطلاق نموده، و یا وجوب مطلق است، این یک مدلول تصدیقی است که امکان ندارد از شنیدن لفظ به این تصدیق منتقل شویم. بلکه از چند تصدیق به اطلاق انتقال رخ می‌دهد، و در اصطلاح اصولی به این چند

تصدیق که از آنها به اطلاق می‌رسیم، «مقدمات حکمت» گفته می‌شود (مقدمات حکمت دو یا سه قضیه تصدیقی است که در تعداد آن اختلاف هست). در نتیجه اطلاق ممکن نیست مدلول یک لفظ باشد زیرا مدلول لفظی فقط یک تصور است که نمی‌شود از آن به تصدیق منتقل شد.

الجهة الرابعة: التقابل بين الاطلاق و التقييد

وجود تقابل بین اطلاق و تقييد در بین اصوليون پذیرفته شده است. متقابلين دو شیء هستند که در مورد واحد از جهت واحد جمع نمی‌شوند. به عبارت دیگر ممکن است اطلاق محقق باشد یا تقييد، و یا هیچکدام محقق نباشند، اما هر دو نمی‌توانند در مورد واحد از جهت واحد محقق شوند. تقابل دارای چهار قسم می‌باشد: اول تقابل به سلب و ایجاب (تناقض)؛ دوم تقابل به ملکه و عدم مانند «عمی» و «بصر»، و یا «اعمی» و «بصیر»؛ سوم تقابل به تضاد؛ و چهارم تقابل به تضایف مانند ابوت و بنوت؛ در بحث تقابل بین اطلاق و تقييد در بین علماء کسی قائل به قسم چهارم (تقابل به تضایف) نشده است، اما سه قسم دیگر قائل دارد:

الف. مرحوم میرزا تقابل بین اطلاق و تقييد را تقابل به ملکه و عدم می‌دانند، که تقييد ملکه و اطلاق عدم است. یعنی در مواردی که شأن تقييد باشد، اگر تقييد محقق نشود، قطعاً اطلاق محقق خواهد بود.

ب. شهید صدر تقابل بین اطلاق و تقييد را تقابل به سلب و ایجاب (تناقض) می‌دانند، که اطلاق همان سلب است و تقييد همان ایجاب است.

ج. مرحوم محقق خوئی نیز تقابل بین اطلاق و تقييد را تقابل به تضاد می‌دانند.

تحقیق در مسأله: تضاد

در این بحث شهید صدر به نحوی جمع بین اقوال نموده، و دو قول دیگر را به نظر خود برگردانده‌اند. ایشان این اشکال را بر نظر مرحوم میرزا وارد نموده‌اند که بحث تقابل بین اطلاق و تقييد بحثی ثبوتی است، و در مورد اطلاق و تقييد اثباتی بحثی مطرح نیست؛ به عبارت دیگر این کلام میرزا را ناظر به اطلاق و تقييد اثباتی دانسته، و در اثبات پذیرفته‌اند که تقابل بین آنها تقابل به ملکه و عدم است.

سپس شهید صدر قول محقق خوئی را بر مبنای خودشان صحیح دانسته، و با مبنای دیگر ناتمام دانسته‌اند؛ یعنی اگر در حقیقت «ماهیت لاشرط قسمی» عدم تقييد هم لحاظ شود، تقابل بین آنها تقابل به تضاد خواهد بود، اما اگر لحاظ نشود، تقابل بین آنها تقابل به تضاد نخواهد بود. و با توجه به مبنای شهید صدر در مورد ماهیت لاشرط قسمی که لحاظ تقييد نمی‌شود، این قول را ناتمام دانسته است.

به نظر می‌رسد این جمع بین اقوال صحیح نیست، که با بیان نظر مختار در مسأله اشکال آن معلوم خواهد شد. توضیح اینکه باید در نظر گرفت چه اموری به اطلاق و تقييد متّصف می‌شوند، و سپس در هر امری بررسی شود که تقابل بین اطلاق و تقييد در آن امر از کدام قسم است. سه امر وجود دارد که متّصف به اطلاق و تقييد می‌شود که باید مستقلاً بررسی شود: عنوان مأخوذ در خطاب؛ واجب یا مطلوب؛ محلوظ حین الخطاب.

اطلاق و تقييد به لحاظ عنوان موجود در خطاب

مراد از عنوان همان متعلقی است که در خطاب اخذ شده است مانند عنوان «اکرام» که در خطاب «اکرم العالم» و یا در خطاب «يجب الاکرام فی يوم الجمعة» اخذ شده است. در مثال اول عنوان اکرام مطلق است، و در مثال دوم (و یا مثال «اکرام العالم يوم الجمعة» که يوم الجمعة قيد ماده باشد) مقید است.

در این موارد تقابل بین اطلاق و تقييد باید در دو خطاب تبليغ و تشریح به طور مستقلّ بررسی شود:

الف. خطاب تبليغ

در خطاب تبليغ، عنوانی مانند «اکرام» ممکن است مطلق یا مقید یا مجمل باشد. پس تقابل بین آنها در این موارد تقابل به سلب و ایجاب نیست، زیرا در این موارد اجمال هم ممکن است. در نتیجه ممکن است تقابل به ملکه و عدم و یا به تضادّ باشد، که بستگی به تعریف اطلاق دارد. اطلاق عنوان خطاب، ممکن است تعریف به «عدم ذکر قيد»، و یا به «ذکر اللفظ بلاقيد» شود. در صورت اول تقابل بین آنها تقابل به ملکه و عدم است، و در صورت دوم تقابل به تضادّ است (زیرا دو امر وجودی می‌شوند). البته این دو تعریف اشاره به واقعیت نیستند لذا می‌شود به هر شکل تعریف کرد، اما تعریف دوم را اختیار می‌نماییم زیرا اطلاق دیگری داریم که عدم ذکر قيد است و آن «اطلاق مقامی» است. اما در این بحث در مورد «اطلاق لفظی» بحث می‌کنیم، لذا تعریف آن را «ذکر اللفظ بلاقيد» قرار می‌دهیم. با توجه به این تعریف، تقابل بین اطلاق و تقييد تقابل به تضادّ خواهد بود (البته ضدّ در اصطلاح فلسفی مراد نیست بلکه ضدّ در اصطلاح اصولی است).

با توجه به اینکه در کنار اطلاق و تقييد، قسم سومی به نام اجمال هم هست، پس تعریف دقیق اطلاق «ذکر اللفظ بلاقيد فی حال کونه فی مقام البيان» خواهد شد. قيد اول (بلاقيد) موجب خروج تقييد از تعریف شده، و قيد دوم (کونه فی مقام البيان) نیز موجب خروج اجمال از تعریف می‌شود؛ زیرا اجمال هم ذکر اللفظ بلاقيد هست، اما در جایی که در مقام بیان نیست.

ب. خطاب تشریح

در خطاب تشریح نیز عنوان در متعلّق اخذ می‌شود، به عنوان مثال مولی می‌گوید «اکرم العالم». برای تعیین رابطه بین اطلاق و تقييد در این موارد، باید این بحث مطرح شود که آیا در خطاب تشریح، اجمال ممکن است؟ اگر اجمال ممکن نباشد، اطلاق و تقييد دو ضدّ می‌شوند که ثالث ندارند؛ و اگر اجمال ممکن باشد، دو ضدّ می‌شوند که ثالث هم دارند. به هر حال با توجه به تعریف مختار^۱، در مورد اطلاق (ذکر اللفظ بلاقید^۲)، تقابل بین آنها تضادّ خواهد شد (اگر اجمال در خطاب تشریح ممکن نباشد، دو ضدّ هستند که ثالث ندارند؛ و اگر ممکن باشد، دو ضدّ هستند که ثالث هم دارند). پس در این صورت هم تقابل تضادّ است.

۱. مقرر: با توجه به تعریف دیگر (عدم ذکر القید) نیز اگر اجمال در خطاب تشریح ممکن باشد، تقابل بین آنها تقابل ملکه و عدم است؛ و اگر ممکن نباشد، تقابل سلب و ایجاب است.